

استراتژی دوجبه‌ای امپریالیسم

برقراری حکومت نظامی‌مآبانه با اعتراف آشکار رژیم به عز خود و توسل با آخرین حربه - حربه ارتش - درسهای مشخصی برای جنبش زحمتکشان ایران بهمراه دارد.

از چند ماه قبل از برقراری حکومت نظامی، ارتش رسماً به "کمیته پیوست" کمیته که در گذشته با شرکت ساواک، شهر با نیوژاندارمری برای مقابله با جنبش مسلحانه تشکیل شده بود، نتوان تر از آن بود که بتواند در قبال جنبش توده‌ای عظیم مردم ایران مقاومت کند. رژیم بناچار به ارتش متوسل شد، و در حقیقت ارتش کنترل کمیته را بدست گرفت. موج روزافزون اعتراض توده بقدری شدید بود که رژیم از اقدام با این امر خود را ناگزیر میدید. توسل به ارتش همواره برای رژیمهای رتجاعی خطراتی دارد و لهذا زمانی انجام می‌گیرد که چاره دیگری موجود نباشد.

۱ - توسل به ارتش بمعنای اعتراف صریح به ناتوانی است.
۲ - این اعتراف از یک جانب برای رژیم که خود را جزیره شایات وانمود می‌کرد شکننده است و

۳ - از جانب دیگر موجب تشجیع نیروهای مترقی میشود. مردم برآی العین ضعف رژیم را مشاهده میکنند. لوله‌های توپ مانند دشته چاقو کشان نشانه ضعف است به قدرت.

۴ - بنا بر یک حکم مشهور: " هنگامی که نظامیان از پادگانها خارج میشوند ممکن است هرگز برنگردند". بعبارت دیگر امکان کودتا در موارد توسل رژیم به ارتش تشدید میشود.

بهر حال این قدرت نمایی‌ها کی‌ا کی ضعف رژیم، تاکنون بقیمت جان هزاران تن از مردم شجاع ما درآمده است و صفحه ننگین دیگری را بر کارنامه مملو از جنایت و فروما یکی رژیم افزوده است. کشتار هزاران زحمتکش بی سلاح که برای احقاق اولیه ترین حقوق انسانی خود میکوشیدند، در بای خون میان مردم و رژیم را از همیشه عمیقتر کرد و یکبار دیگر نشان داد که ارتجاع هنگام

دفاع از منافع خود به بی‌سلاحی و "مسالمت‌جو" بودن کسی رحم نمیکنند و با همان مسلسلها و تانکهای بجنگ مردم بی‌سلاح میروند که بجنگ حریف مسلح. معهذاً بدلائلی که ذکر شد برقراری حکومت نظامی، شرایطی است مطلوب برای رژیم نیست و ارتجاع بجز در موارد اضطراری بدان متوسل نمیشود. حوادثی که منجر به تثبیت رژیم به حکومت نظامی شد بقرار زیرند.

کابینه آموزگار رکه با وعده‌های بسیار بر سر کار آمد نتوانست بجز چرب‌کردن سیبیل بخشی از سرمایه داری آمریکا تغییر در عدم توازن قدرت جناح‌های سرمایه داری ایران کاری ایجاد کند. استروکتور سرمایه داری ایران چنان است که هیچ تغییر اساسی را در جهت محدود شدن قدرت مطلقه باند شاه و شرکاء تحمل نمیکنند. وعده‌های آموزگار به بخش خصوصی در مقابل حرص و دریدگی باند شاه عملی شدنی نبود. علاوه بر آن فساد بی‌حد و آشفتگی موجود قدرت مانور او را از بین میبرد. بنا بر این بیش از یکسال حکومت آموزگار برای سرمایه داران بخش خصوصی تغییر اساسی ایجاد نکرد اما در همین مدت بدستور شدن وضع زحمتکشان و اعتلا مبارزان آنان بحدی که بجاتر میتوان گفت در تاریخ ایران کم نظیر - اگر نه بی‌نظیر - بوده ناقوس مرگ کابینه او را بصدا درآورد. بحران سیاسی و اقتصادی رژیم شدت یافت و نه تنها قشرهای جدیدی را بمبارزه آورد بلکه سطح خواسته‌های مردم را بالاتر برد. اعتصابات کارگری فزونی گرفت، تظاهرات خیابانی گسترش یافت، شدت نارضایتی از رژیم و گستردگی جنبش بدست هم داده این، آن را وسعت بخشید و آن، این را فزونیتر ساخت تا آنجا که علیرغم تلاش دستگاه‌های سرکوب، مردم خشم خود را از رژیم به انواع مختلف و بدون ترس معمول از عواقب آن ابراز میکردند. برای رژیمی که بنایش بر استبداد و خشونت و عدم تحمل نهاده شده است تحمل چنین وضعی بمنزله تماشای نا‌بودی خود بود است. در ماه‌های آخر حکومت آموزگار، جعفر شریف‌امامی بعنوان رابط با بخشی

از اپوزیسیون به تقلا واداشته شد و بالاخره خود او در راس یک کابینه ائتلافی^۱ شروع بکار کرد و طبیعی بود که انتظار همکاری داشت و این همکاری را دریافت نمود. آیت‌اله شریعتمداری بلافاصله پس از انتصاب کابینه شریف‌امامی اعلام کرد که باید با و چند ماه فرصت داد. جبهه ملی با اعتصاب عمومی پنجشنبه ۱۶ شهریور موافقت ننمود. حتی بعضی از مراجع روحانی که قبلاً "ندانسته" با اعتصاب موافقت کرده بودند موافقت خود را پس گرفتند (یکی از آنها اظهار کرد که قبلاً نمیدانسته چه چیز را امضاء میکند!). رژیم امید بسیار داشت که بدینوسیله کمر اعتصاب عمومی و تظاهرات را بشکند. اگر عده تظاهر کنندگان بطور قابل ملاحظه‌ای از تظاهرات قبلی کمتر میشد، کابینه جدید در اولین گامش با موفقیت روبرو شده و می‌توانست عناصر رادیکال را منفرد کرده و با کمک مستقیم و یا سکوت "معتدلین" آنها را پراکنده کند، اما مردم بگونه‌ای حماسی با این مانور مقابله کردند. بیش از ۳ میلیون نفر - یعنی بسیار بیشتر از روزهای قبل - به خیابانها آمدند. شعارها رادیکال تر از همیشه بود. مخالفت مردم با سازش‌روشنتر از همیشه خود را نشان میداد. مردم قاطعانه و بدون تزلزل سازش و فریبکاری را طرد کرده بودند و این دیگر نه تنها برای کابینه شریف‌امامی بلکه برای رژیم بمنزله صدا در آمدن ناقوس مرگ بود. در این لحظه توسل به حکومت نظامی تنها چاره رژیم برای مقابله و جلوگیری از سقوط تشخیص داده شد.

در حقیقت از یکی دو ماه قبل از اعلام کابینه شریف‌امامی پاره‌ای از روحانیون و نیز لیبرالها بدفعات اظهار داشته بودند که کنترل جنبش از دست آنها خارج شده است. خارج شدن کنترل از

۱ - چند نفر از وزراء این کابینه منجمله علی‌بنی‌کنی (وزیر اوقاف) و مهندس شالچیان (وزیر راه) کاندیدهای مراجع روحانی بودند.

از دست مدعیان رهبری بمنزله اعتراف به این امر بود که مردم، خود کنترل کار را بدست دارند. آنها هستند که تشخیص میدهند حرف چه کسی درست و ادعای چه کسی نادرست است. مردم هستند که رهبری می کنند و رجال را سراسیمه بدنبال خود میکشند. و این رجال ترسو و سازشکارند که هم مجبورند لنگان لنگان بدنبال مردم بدونند و هم از عاقبت آن میترسند. مهلت پیشنهادی چند ماهه برای کابینه شریف اما می، فرصتی بود برای نشان دادن شور مردم، برای بدست گرفتن کنترل، برای منفرد کردن "تندروها". اما این مهلت از جانب مردم پذیرفته نشد. رژیم در مخمصه افتاد؛ اگر به نهایت قهر متوسل نشود مبارزات مردم تا نفی موجودیت او ادامه و گسترش خواهد یافت. و اگر به قهر توسل شود گرچه ممکن است چندی بعمر خود بیفزاید ولی قطعا بخش های وسیعتری از مردم را رادیکالیزه خواهد کرد. در این مخمصه، "راه دوم" بنظر رژیم این امکان را در خود داشت که با مانورهای در آینده بتواند موج را از سر بگذراند. شلیک ناگهانی مسلسلها در روز جمعه ۱۷ شهریور انتخاب رژیم را نشان دادند. کارتر نماینده منقر امپریالیسم امریکا بلافاصله مراتب پشتیبانی خود را از شاه اعلام داشت، و برای ساده دلانی که سخنان "خیانت کارتر" و "تغییر سیاست او" میکردند پوزخندی حواله داد. و این طبیعی بود. جلادی که سیاست حمایت از "حقوق بشر" او صرفا یک اهرم سیاسی برای گرفتن امتیازات بود جز این نمیتوانست کرد. خشم توده های میلیونی را امپریالیسم و ارتجاع با گلوله پاسخ میدهند. جدالهای داخلی در مقابل عصیان خلق ها جای خود را به وحدت همه جانبه میدهند. صفر گلوله ها پیام آور وحدت عالیسه ارتجاع در مقابل نیروهای مترقی است.

در آغاز حمله رژیم سخت شایع شد که کماندوهای اسرائیلی در گشودن آتش بروی مردم پیشقدم بوده اند. در هر حال نه تنها چنین امری محتمل است بلکه اگر نیروهای نظامی رژیم قادر به سرکوب

جنبش نمیشدند - و یا اگر عصیانهای درونی آنها وسیعتر از آنچه که بود میشد - حتی امکان مداخله نظامی مستقیم امپریالیسم نیز نفی کردنی نبود. جمهوری دومینیکن و حمله دربارداران امریکا بسندان کشور همواره یادآور مشی امپریالیستها هنگام ضرورت و اضطرا راسته اما آنچه مسلم است اینست که علیرغم همه اینها جنبش مردم سیمای جامعه ایران را برای همیشه عوض کرده است. و اینرا حتی امپریالیستها در نظر دارند. حکومت نظامی ممکن است بتواند برای چندی تظا هر خشم عمومی را جلو گیرد ولی خود خشم را نه تنها درمان نتواند کرد بلکه تشدید خواهد نمود. ارتجاع میدانند که حکومت نظامی جواب او به مشکلات نیست. اصلاحاتی ضروری است و سازشهایی. امتیازهای صوری چند ماه گذشته با آنکه در زندگی زحمتکشان ایران کوچکترین تاثیری نداشته اند معهذا در ادامه خود میتوانند بخشهایی از ناراضیان را نرم کنند. طبیعی است که روشنفکران مترقی و زحمتکشان و یا بقول لیبرالها - " تندروها " - فریب نخواهند خورد. رژیم نیز در توهم جلب محبت و رضایت نیروهای رادیکال نیست. پس همراه با چماق حکومت نظامی، عمل امتیاز و رفورم هم به بخش هایی داده خواهد شد. اما از هم اکنون کاملاً روشن است که امکانات رژیم در دادن امتیاز به حد اقل خود رسیده است. رژیم بجز قشری بسیار محدود را راضی نمیتواند کرد. و همین است که اساس برنامه دو جبهه‌ای امپریالیستها را تشکیل میدهد :

در سال گذشته حتی امپریالیستها دریافتند که بنای حکومت شاه بسیار پوшالی است. موافقت آنان با اعلام حکومت نظامی و سرکوب جنبش بدین معنی نیست که آنها آتش فشانهای آینده را نمی بینند. هنگامی که میلیونها مردم یکصدا فریاد مرگ بر شاه میکشند شاه در واقع مرده است. ممکن است هیولای از هیبت افتاده او هنوز برای جلوگیری از تشتت های درونی ارتش و سرکوب مردم توسط آن بطور موقت بکار آید. ولی همه میدانند که پراکنده شدن بوی تعفن

این لاشه را نمیتوان جلو گرفت. بنابراین این از یک جانب نماینده منفور امیرالایم در شبکشتار مردم به شاه تلفن میزند و از او حمایت میکند و از جانب دیگر مهره های دیگر خود را بعنوان آلتر-ناتیو حرکت میدهد. همه تخم مرغ ها را در یک سبد نباید گذاشت. شاه موافق حکومت نظامی میشود؛ علیاحضرت شهبانو، آقای هویسدا و آقای امینی - و ظاهراً والاحضرت ولیعهد - مخالف آن. این ها دو جنبه بظاهر مختلف ولی در باطن متحد استراتژی امیرالایم را می سازند. اگر این یک موفق شد چه بهتر. و اگر نشد افراد "منزهی" که از ابتدا نیز مخالف (۱) حکومت نظامی بوده اند ادامه ماوریت را بعهده خواهند گرفت.

با آنکه این مانورهای امیرالایم از طرف نیروهای آگاه شناخته شده اند ولی این امر مانع از آن نیست که امیرالایم بدان توسل جوید. محمد حسنین هیکل، فهمی و بالاخره کمال، مهره های معادل همین بازی در صحنه ای دیگر از نبرد منطقه - نبرد اعراب و اسرائیل - هستند که بترتیب بازی شده اند. بنابراین در ایران مخالف خوانی های دلچک هائی مانند پزشکپور و یا "تندوتیز" شدنهای اخیر امینی را نباید صرفاً بازی تصور کرد. اینها بسرای نیروهای آگاه - که بیمن جنبش توده ای اخیر کمیت و کیفیتشان

۱ - جالب است که امینی پس از اعلام حکومت نظامی اظهار داشت که شاه باید برود. محاسبه های اخیر امینی با مخبر لوموند محاسبه حساب شده ای برای زمینه سازی بود. در همین روال مخالف خوانیهای سناتور جفرودی بیش از همه مضحک است. نامبرده در اولین دوره مجلس پس از کودتای ۲۸ مرداد نقش "ملی" را بازی کرد و زمانی که اسم از مصدق بردن جرم بود از او تحلیل کرد. عده کنیری از مردم خانه او را کلیاران کردند. عده دیگری با او تماس گرفتند. تنها پس از مدتی برای همه معلوم شد که او از عوامل اصلی رژیم بوده است. رژیم پس از آنکه دست او رو شد بیاداش خدمتشن او را ستانور کرد. امروزه از فرط ناچاری همین حاسوس منفور مجدداً نقش "مخالف" را بعهده گرفته است.

اعتلا یافته است - شناخته شده هستند ولی امپریالیسم در اینجا روی فریب نیروهای کمتر آگاه حساب میکند و از مانور نمی پرهیزد. لیبرالهای امریکائی که در چند ماه گذشته با مشاهده وسعت و رادیکالیته جنبش توده‌ای ، " حق بشر " خواهیشان را فراموش کرده بودند و یکدست و یکصدا همراه با سایر جناحهای امپریالیستی بدفاع از شاه و تحقیر مبارزات مردم میپرداختند ، در روزهای اخیر در عین دفاع از اقدامات شاه مجدداً کمی هم " بیاد مردم " افتاده اند. بعبارت دیگر آنها نیز بمتابیه بخشی از امپریالیسم امریکا به امکان ادامه قدرت شاه مطمئن نیستند و این بازی را احتمالاً در آینده در حد وسیعتری ادامه خواهند داد تا زمانی که یکی ز آلتر - ناسیوها بنظرشان کاملاً موفقیت آمیز برسد .

یکی از آلترناتیوهای جدی امپریالیسم - بجز خود شاه و با ما مور مستقیمی از بورژوازی لیبرال - به صحنه آوردن قزاقهایی مانند ضیاء الحق است . ژنرال ضیاء الحق که درست در همان ساعات اول بر - فراری حکومت نظامی برای مشورت با ایران آمد ، قزاق خون آشامی است که بعنوان فرمانده نیروهای نظامی پاکستان در اردن در کشتار فلسطینی ها (سپتامبر ۷۰) شرکت کرد و به گرفتن نشان کوکب از ملک حسین مفتخر شد . وی پس از کودتا در پاکستان با تظاهر به تعلق شدید به تعالیم اسلام و فعالیت برای برقراری حکومت اسلامی کوشیده است که پایگاهی در میان بخش‌هایی از مردم پیدا کند . آلترناتیو - هائی نظیر او - و یا نظیر ژنرال سوهارتو - برای ایران بمنظور تحمیق بخش‌هایی از متعصبین مذهبی ، تنها زمانی میتواند ولو بطور موفقیت آمیز باشد که همکاری مستقیم عده‌ای از روحانیون از پیش تضمین شده باشد . در چنین صورتی امپریالیسم تصور میکند که اینگونه قزاقان با تظاهر به کوشش جهت برقراری حکومت اسلامی خواهند توانست بخش‌هایی از مردم را فریب داده و ساکت نمایند و " تندروها " را با سرکوب و کشتار متلاشی کنند . اما بدیهی است که

عمر چنین "راه حل" هائی در ایران بسیار کوتاه خواهد بود. روابط و مناسبات اجتماعی ایران با پاکستان و اندونزی... بسیار متفاوت است و سامانه اجتماعی ایران تحمل چنین فزاقان عوامفريب و عقبا فئاده‌اى را نخواهد كرد. با اينهمه امپرياليسم جنين راهى را از نظر دور نميدارد و امكانات آنرا دقيقاً زير نظر ميگيرد. بهر حال آنچه كه تا كنون مسير جنبش را معين كرده است و بازبكران امپرياليسم و مرتجع را در بهت فرو برده است وسعت و راديكاليسم مبارزات زحمتكشان ايران و نيروهاى مترقى است كه نه براى آغاز جنبش خود چشم بجائى داشته‌اند و نه فرمان اختتام آنرا از جائي ميگيرند. توده‌هاى ميليونى خلقهاى ما بيش از آنچه بصورت كنجش جاعت و شهادت و روشن بينى از خود نشان داده‌اند. هيچ نيزوشى - نه مترقى و نه مرتجع - تصور نميكرد كه طرفاى مدتى کوتاه ميليونها توده مردم بدىن سطح از مبارزه دست بزنند. در شهر ها و شهرک ها ، در قصبه ها و روستاها توده‌هاى خلق يكمدا فرياد ميزنند مرگ بر شاه ، آنها سرنكوبى رژيم منفور پهلوى را ميخواهند و به هيچ چيز کمتر از اين رضاييت نخواهند داد. اگر بودند ديروز كوتاه بينان شكست طلبى كه طرح شعارهاى " تند " را محارز نمى شمرند تا كويا " توده ها را بهرسانند " ، امروز بايد كور شود تا نديد كه توده‌ها از همه بيش افتاده‌اند. توده‌ها تاريخ سازند و اين صرفاً يك شعار نيست .

بر عظمت باد جنبش تاريخساز خلقهاى ايران !
 تا بود باد توطئه‌هاى امپرياليستها ، مرتجعين و سازشكاران !